

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یکشنبه جلسه ۵۵۰

کلام در مفهوم حصر بود و بیان شد که ادات حصر عبارت اند از الا، انما، بل اضرایبه و تعریف مسند الیه باللام. بحث در مسند الیه باللام بود. اگر مسند الیه، معرف باللام باشد مفهوم دارند مثلاً الضارب زید یعنی ضارب فقط زید است و عمرو و بکر ضارب نیست.

مرحوم آخوند می فرماید اگر الضارب زید بخواهد مفهوم داشته باشد و دلالت کند که ضارب فقط زید است و عمرو و بکر نیست، یا باید «ال»، «ال» استغراق باشد، یا باید «ال» جنس باشد و از مدخول طبیعت به وجوده السعی و ارسال اراده شود و یا باید حمل، حمل اولی ذاتی باشد و حمل شایع صناعی نباشد، هر سه اینها خلاف ظاهر است چرا که «ال» برای استغراق نیست، بلکه برای جنس است، ظهور حمل نیز بر حمل شایع صناعی است و بر حمل اولی ذاتی نیست زیرا غالب حمل ها، حمل شایع صناعی است و حمل اولی ذاتی خیلی نادر است، بنابر این مفهوم ندارد.

مرحوم آقای آخوند یک چیز را بیان نکرد و آن این است که اگر ال، ال جنس باشد چرا مقدمات حکمت و اطلاق در ضارب جاری نشود و وجود سعی ثابت نشود، مرحوم آخوند می فرماید سر آن این است که مقدمات حکمت جاری می شود اما مقدمات حکمت دلالت بر وجود سعی نمی کند. کار مقدمات حکمت این است که هیچ قید و خصوصیت دیگری با طبیعی ضارب همراه نیست اما آیا وجود سعی مراد است یا وجود وجود بدلی است، این خارج از مقدمات حکمت است. اینکه اطلاق، اطلاق شمولی است یا اطلاق بدلی، خارج از مقدمات حکمت است (ایشان این را در کفایه ذکر نکرده است) بله اگر جایی ثابت شود که ال، ال استغراق است یا جایی ثابت شود که مراد از مدخول، اطلاق به وجود سعی است [اطلاق به وجود سعی همانند استغراق است منتهی دو فرق بین آنها گذاشته اند ۱- در استغراق دال لفظی است اما در اطلاق به وجود سعی، دال عقلی است ۲- (برخی این فرق را گذاشته اند، به نظر در فرمایشات آقای ایروانی باشد) در استغراق مثل اوفوا بالعقود یا اکرم کل عالم، خصوصیات شخصیه و فردیه، داخل در افراد است یعنی زید با خصوصیت شخصیه یک فرد است عمرو با خصوصیات شخصیه یک فرد است اما در اطلاق به وجود سعی، خصوصیات فردیه و شخصیه هیچ فردی داخل بر موضوع نیست یعنی تمام وجودات این طبیعت بما هی وجودات... خوب مقدمات حکمت به این مقدار دلالت می کند که هیچ خصوصیت شخصیه ای در موضوع اخذ نشده است و طبیعت لیسیده و بدون قید موضوع است اما این طبیعت بدون قید بوجوده السعی یا بدلی؟ در اطلاق این نیفتاده است بله اگر جایی قرینه ای باشد که مدخول ال، آن طبیعت بوجوده السعی است در این صورت مفهوم استفاده می شود.

سوال: نمی توان گفت مؤنثه وجود سعی نیست به وجود بدلی کمتر است...

جواب: نه اینها هیچ کدام... اصلا آن فقط می گوید همراه طبیعی هیچ قیدی نیست اما حالا هیچ قیدی همراهش نیست اما آیا تمام وجودات است...

سوال: عرض می کنم یک اطلاق دیگری است

جواب: همچنین اطلاقی نیست... آن به قرینه عقلی یا قرینه خارجی است.

خوب آقای آخوند اگر مولا بفرماید العالم فاسق، این دلالت نمی کند که هر چه عالم هست فاسق است و غیر فاسق نداریم؟ اگر بفرماید العالم کیس این دلالت نمی کند که عالم غیر کیس نداریم؟ قطعاً دلالت دارد و متفاهم عرفی این است که وقتی می فرماید المومن کیس یعنی مومن غیر کیس نداریم، یا الانسان فهیم یعنی انسان غیر فهیم نداریم

سوال:

جواب: فرض این است که جمله خبریه است و انشائیه نیست، اینکه می گوید باید این گونه باشد می شود جمله انشائی... نه خلاف ظاهر است، مومن این را دارد. حال اگر یک جایی قرینه باشد که مولا در مقام بیان این است که برخی این گونه اند و مابقی ارزش ندارند، اینها حرف دیگه است.

پس جایی که موضوع و محمول یک وصف اشتقاقی است مفهوم دارد، اما اگر جایی بفرماید العالم زید آیا بدین معناست که عالم غیر زید نیست؟ این هم همین طور است و بدین معناست که عالم غیر زید نیست منتهی یک نکته وجود دارد، این مواردی که محمول اسم جامد است خواه معرفه باشد یا اینکه عام باشد مانند العلماء انسان، معمولاً این جملات در دو جا به کار برده می شوند ۱- حصر اضافی مانند اینکه کسی می گوید عالم زید نیست بلکه عالم عمرو است و فرد دیگری در جواب می گوید العالم زید لا عمرو ۲- در مقام بیان مجاز ادعائی است، العالم زید بدین معنا نیست که بقیه عالم نیستند بلکه ادعاء می گوید در عالم غیر زید عالم نیست. به این مقدار دلالت می کند و لازم نیست که جنس بما هو جنس، بوجوده سعی باشد بلکه همین قدر که گفتیم طبیعی انسان این محمول را دارد چنانچه در جایی یک فرد از انسان این محمول را نداشته باشد، معلوم می شود که این محمول برای طبیعی بما هو طبیعی نیست بلکه این محمول برای طبیعی با یک خصوصیت است، و مقدمات حکمت نفی خصوصیت می کند و جناب آخوند ره این را که نمی توانید منکر شود.

برخی مثل آقای ایروانی ره و آقا سید ابوالحسن مشکینی ره (حاشیه آقای مشکینی حاشیه خوبیست) یک نقضی به آخوند ره می نمایند و آن این است که اگر مفهوم زمانی است که ال، ال استغراق باشد یا طبیعی، طبیعی بوجوده سعی باشد، چنانچه مسند هم باشد باز این گونه است وقتی می گوئیم زید العالم - العالم خبر زید است - اگر ال، ال استغراق باشد بدین معناست که زید تمام علماء است (استاد:) منتهی فرق آن در این است

که وقتی می‌گوییم زید العالم (زید تمام علماء است) بدین معنا نیست که عمرو عالم نیست، مفهوم زید العالم این است که زید عالم فقه باشد، عالم اصول باشد.

علی‌ای حال، جناب آقای ایروانی ره و جناب آقای مشکینی اگر مقصودتان این است که زید العالم یعنی اگر ال، ال استغراق باشد بدین معناست که تمام افراد عالم، زید است، خوب این صحیح نیست بلکه زید تمام افراد عالم است. اینکه زید تمام افراد عالم است نه اینکه زید بکر است، زید بکر است که معنا ندارد چرا که بکر یک وجود جداگانه منحاز است و زید یک جوهر دیگر است و حمل جوهر بر جوهر که عقلا امکان ندارد اما اگر مقصود از زید العالم یعنی زید عالم به فقه است زید عالم به اصول است، عالم به تفسیر است و... این حرف درست است. اما اگر مقصود شما این است که اگر ال، ال استغراق باشد یعنی زید بکر است زید تقی است، زید تقی است یعنی چه؟ البته ممکن است کسی بگوید که مقصود مرحوم آقای ایروانی ره و آقای مشکینی ره این است که وقتی می‌گوییم اگر ال، ال استغراق باشد در زید العالم و اینکه هر عالمی بر زید منطبق می‌شود یعنی زید عالم به فقه است، عالم به اصول است، عالم به تفسیر است. اما العالم زید (العالم غیر از زید نیست) عرض کردیم که یا حصر، حصر اضافی است یا کسی منکر عالم بودن زید است و متکلم در جواب می‌گوید العالم زید اما اگر بفرماید العالم فاسق یعنی هر عالمی فاسق و این را نمی‌توان منکر شد. اگر بفرماید الصلاة واجبة - کما اینکه آقای ایروانی دارند - یعنی صلاة مستحب نداریم چرا که طبیعی صلاة واجب است، طبیعی عالم بما هو عالم فاسق. من خیال می‌کنم آنهایی که گفته‌اند تعریف مسند الیه جزء ادات عموم است، درست گفته‌اند منتهی در العالم زید، قطعاً این حمل‌ها در مقام یکی از دو جهت است یا حصر اضافی است و می‌خواهد نفی دیگران کند یا محل مناقشه است و می‌خواهد اثبات آنرا کند و الا بعید می‌دانم کسی نسبت به العالم زید بگوید بدین معناست که در عالم غیر زید نیست اما در آن جایی که وصف اشتقاقی است این حرف درست است و همان طور که شاید نظر آقای ایروانی این باشد، این اشکالی ندارد.

فتلخص مما ذکرنا که آخوند ره می‌فرماید مفهوم در سه طریق منحصر است ۱- ال، ال استغراق باشد ۲- محمول طبیعی بوجوده السعی باشد ۳- حمل، حمل اولی ذاتی باشد. ما عرض می‌کنیم این گونه نیست، اگر مقدمات حکمت در مدخول جاری شود (که قطعاً جاری می‌شود) و ثابت شود که طبیعی لیسیده مدخول است، این برای حصر کافیه منتهی این حصر در جایی که محمول عنوان اشتقاقی باشد است اما اگر جایی محمول عنوان اشتقاقی نباشد در این صورت یا حصر حصر اضافی است یا در مقام بیان این است که امری را که منکر هستند اثبات نماید اما آن نقضی که کرده‌اند را عرض کردیم درست نیست و معنا زید العالم این نیست که زید عمرو است زید بکر است و... اگر ال، ال استغراق باشد یعنی هر عالمی بر زید منطبق است و او جامع جمیع علوم است.

سوال:

جواب: عرض کردیم آنجا حصر حصر اضافیست یعنی العالم زید یعنی عمرو عالم نیست اما مقصود العالم زید این نیست که در عالم هیچ عالمی غیر از زید نیست. این حمل ها چنین ظهوری ندارد.

یک اشکالی مرحوم آقا مرتضی حائری دارد، ما این را نفهمیدیم. ایشان می فرماید الامیر زید این مقدار دلالت می کند که امیر منحصر در زید است و غیر زید امیر نیست، اینکه غیر زید امیر نیست به دو معناست ۱- اسم امیر فقط زید است و اینکه امیر هر کس که باشد اسمش زید است ۲- اگر اسمش هم زید باشد تخصیص خورده است، یعنی آن زید امیر نیست، اگر ده زید داشته باشیم یکی از اینها امیر است و مابقی امیر نیستند. وقتی می گوئیم الامیر عادل یعنی امیر فقط عادل است به نحوی که امیر غیر عادل نمی شود؟ ایشان می فرماید این از باب دوران بین تخصیص و تخصص است مانند لعن الله بنی امیه قاطبة و یقین داریم لعن عمر ابن عبد العزیز جایز نیست اما نمی دانیم عمر ابن عبد العزیز از بنی امیه است که تخصیص خورده است یا او تخصصاً خارج شده است و جزء بنی امیه نیست در این صورت نمی توانیم به عموم لعن الله بنی امیه قاطبه تمسک کنیم و بگوئیم اصل عدم تخصیص است زیرا آخوند ره به کرات و مرات فرموده است که تمسک به عموم عام در جایی است که شک در مراد جدی داشته باشیم، به عموم لعن الله بنی امیه قاطبة زمانی می توانیم تمسک کنیم که قطع داشته باشیم که عمر ابن عبد العزیز جزء بنی امیه است منتهی نمی دانیم این نیز مقصود است یا مقصود نیست، چرا که شک در مراد مولا داریم، مراد جدی او را نمی دانیم اما یک وقت هست یقین داریم عمر ابن عبد العزیز خارج است در این صورت نمی توانیم به عموم عام تمسک کنیم و بگوئیم او جزء بنی امیه نیست زیرا لعنش حرام است و اگر قرار باشد جزء بنی امیه باشد باید تخصیص خورده باشد در حالی که اصل عدم تخصیص است. آخوند ره یک کلمه دارند که تمسک به عموم عام در جایی است که شک در مراد مولا باشد نه جایی که شک در کیفیت استناد باشد و اینکه نمی دانیم تخصصاً خارج است یا تخصیصاً خارج است. آقا مرتضی حائری در مقام می فرماید الامیر زید این مقدار را دلالت می کند و جای شبهه نیست که غیر زید امیر نیست، خوب اینکه غیر زید امیر نیست آیا بدین معناست که غیر این زید، زید دیگری وجود ندارد تا بخواهد امیر باشد یا آنکه بدین معناست که زید دیگر وجود دارد اما آن زیدها تخصیص خورده اند یا اینکه زید در خارج فقط امیر است؟ در این موارد جای تمسک به عموم عام نیست.

استاد: ما نفهمیدم مقصود ایشان چیست؟ در الامیر زید شما این مقدار را قبول میکنید که عمرو، بکر، تقی و... امیر نیستند، اما اینکه هر چی زید هست امیر است تا بگوئیم که برخی از زیدها تخصیص خورده اند ربطی به مفهوم حصر ندارد. حصر از این جهت نیست که هر چی زید هست امیر است بلکه حصر از این جهت هست که امیر زید است لذا اینکه شما فرمودید این جا دوران امر بین تخصیص و تخصص است را متوجه نشدید. احتمال می دهم نود در صد قصور فهم ماست چرا که آقا مرتضی این حرف را می زند، ای کاش مثل

ایشان پنج نفر پیدا می شود، و ده در صد گمان می کنم که شاید این مطلب از جای دیگر به اینجا منتقل شده است و الا ربطش را به اینجا ما متوجه نشدیم.

یکی دیگر از ادات حصر که بر شمرده اند تقدیم ما حقه التأخیر است، اگر بفرماید العالم زید دال بر حصر است. استاد: این کلیت ندارد. چه فرقی هست بین جایی که مفعول را مانند علماء را احترام کن مقدم کنیم و بین جایی که بگوییم احترام کن علماء را؟ علماء را احترام کن دال بر حصر است اما احترام کن علماء را دال بر حصر نیست، این را فکر نمی کنم وجهی داشته باشد. لا یقال شما نسبت به ایاک نعبد و ایاک نستعین چه می فرماید؟ شما حصر در آن را قبول ندارید آیا آن با نعبدک و نستعینک فرق نمی کند؟ لانه یقال ایاک نعبد دال بر حصر است منتهی نه از باب تقدیم ما حقه التأخیر، زیرا ایاک نعبد را مسلمان در نماز می گوید، اصلا کسی که عبادت غیر خداوند سبحان را کند و عبادت خداوند سبحان را نیز کند در واقع عبادت خداوند سبحان را نکرده است. عبادت خداوند سبحان که مطلوب هست عبادتی است که شرک در او نباشد. کسی که پرستش خداوند سبحان را کند و پرستش غیر خداوند سبحان را کند در واقع خدا را نپرستیده. پس این حصر به خاطر خصوص موضوع است والا علماء ادب مثالی که ما عرض می کنیم (علماء را احترام کن یا احترام کن علماء را) را جواب دهید. خبر مقدم شود، مفعول مقدم شود و... دال بر حصر نیست. چه کسی گفته است مفعول باید متاخر باشد تا اینکه به خواهد تقدیم آن نکته داشته باشد، چه کسی گفته است مبتدا باید مقدم باشد؟! اگر کسی بگوید خبر دار شدم من (مبتدا موخر بیاید)، این چه فرقی دارد با اینکه بگوید من خبر دار شدم؟ اگر بگویید اسم آن مبتدا است می گوییم مبتدا را باید تعریف کرد اگر مبتدا آنی است که از او خبر می دهند، من مبتدا متاخر است اما اگر مقصود این است که هر چه در لفظ ابتداء آورده می شود خوب خبر دار شدم مبتدا می شود. لذا تقدیم ما حقه التأخیر... اصولیین اصلا این را متعرض نشده اند، از اینکه اصولیین ذکر نکرده اند معلوم می شود که خیلی کارش خراب است.

سوال:

جواب: اولاً اینکه گرامر و دستور زبان بین عربی و فارسی فرقی نمی کند، لغت فرق می کند ولی این گونه نیست که فعل ماضی در عربی یک معنا داشته باشد و فارسی یک معنا داشته باشد. جمله اسمیه، جمله فعلیه، کسی بگوید جمله فعلیه در زبان فارسی غیر از زبان فرنگی است. اگر مفعول باید محقق شود بین عربی و فارسی فرقی نمی کند. گرامر معمولاً در بین زبان ها فرقی نمی کند... در عربی نیز این گونه است واقعا بین العلماء اکرم و اکرم العلماء فرق است!؟

مرحوم آخوند وارد مفهوم لقب و مفهوم عدد می شوند. ایشان می فرماید لقب مفهوم ندارد وقتی می گوید اکرم زیدا بدین معنا نیست که عمرو یا بکر را اکرام نکن، فکر نمی کنم که این محل مناقشه باشد، بله وقتی می فرماید اکرم زیدا بدین معنا نیست که عمرو یا بکر را اکرام نکن. بله یک فرمایشاتی مرحوم آقا مرتضی حائری

دارند، بعضی از آنها را من متوجه نشدم. نکته ای که ایشان می فرمایند و بد نیست این است که اگر کسی بگوید اکرم زیدا و یقین داریم که یک وجوب اکرام بیشتر نیست و دو، سه وجوب اکرام نیست و وحدت حکم است منتهی نمی دانیم که زید بما هو زید وجوب اکرام دارد یا زید بما هو انسان وجوب اکرام دارد که در واقع حکم در مقام ثبوت بر روی انسان رفته است، در این صورت مفهوم ندارد بخلاف زمانی که زید بما هو زید وجوب اکرام داشته باشد که در این صورت مفهوم دارد. این حرف خوبی است. اگر از خارج احراز کنیم که حکم واحد است آن وقت ظهور اکرم زیدا در این است که زید بما زید موضوع حکم است، ظهور اولی هر عنوانی که در خطاب اخذ می شود این است که خود او خصوصیت دارد و مرآت و مشیر به عنوان آخر نیست اما این مراد کسانی که می گویند لقب مفهوم ندارد نیست، فکر نمی کنم که این مقصودشان باشد.

اما عدد، مرحوم آخوند می فرماید عدد مفهوم ندارد. ان قلت: اگر مفهوم ندارد پس شش شوط طواف می کنیم، این صحیح است؟ قلت: ایشان می فرماید باطل است. این ربطی به مفهوم عدد ندارد. شما شش شوط طواف کردید اگر مقصودتان این است که با آن امری که هفت شوط را واجب کرده است را امتثال کردید، خوب قطعاً امتثال نشده است چرا که متعلق او را نیاورده اید این مثل آن می ماند که شارع بفرماید نماز بخوان بعد به جای نماز ورزش کنید، شارع فرموده نماز بخوان، اینکه مفهوم ندارد یعنی غیر نماز چیز دیگر واجب نیست را دلالت نمی کند اما بدین معنا نیست که می توان به جای نماز چیز دیگر آورد. معنای مفهوم عدد این است که اگر شارع می فرماید در حج هفت شوط طواف کن، یعنی هیچ جا هشت شوط یا چهار شوط واجب نیست، خوب اگر مفهوم نداشته باشد یعنی امکان دارد در جایی شارع غیر حج، چهار شوط را واجب کرده باشد یا هشت شوط را واجب کرده باشد. عدد مفهوم دارد یعنی غیر از این هفتی که در روایت هست وجوب دیگری نیست که به اقل یا اکثر متعلق شده باشد یا نه امکان دارد وجوب دیگر باشد، خوب عدد مفهوم ندارد و الا این را همه قبول دارند که اگر شارع می فرماید چهار رکعت نماز بخوان اگر سه رکعت نماز بخوانی قطعاً واجب را امتثال نکرده ای. پس عدد مفهوم ندارد و این ربطی به مفهوم ندارد.

یک مفهوم باقی مانده است که واقعا جایش است که در اصول بحث نمایند، نمی دانم چرا بحث نکرده اند و آن مفهوم تعلیل است، مفهوم تعلیل در واقع از مفهوم لقب و عدد و وصف مهم تر است، حال چرا مفهوم تعلیل را طرح نکرده اند را نمی دانم. آقا شیخ مرتضی حائری ره مفهوم تعلیل را طرح فرموده است و ما ان شاء الله فردا وارد مفهوم تعلیل می شویم. دیدم برخی در تعلیقات مبانی الاحکام تعلیقه زنده اند که یک مفهوم دیگر است به نام مفهوم ماهیت، مفهوم ماهیت دور از وادی است زیرا آن اطلاق مقامی است اما مفهوم تعلیل خیلی مهم است و در فقه خیلی اثر دارد که مثلاً اگر شارع بفرماید لا تشرب الخمر لانه مسکر، از این می توانیم به حرمت تمام مسکرها تعدی نماییم یا اینکه شاید اسکار خمر خصوصیت داشته باشد؟ ان شاء الله فردا این

بحث را طرح می کنیم و بعد وارد یک نکته ای می شویم که مرحوم روحانی در منتقی بحث کرده اند - که در
الا مفهوم است یا منطوق است - اگر چه ربطی به مقام ندارد اما بحث مهمی است.